



نقد اقتصاد سیاسی - نقد بتواریکی - نقد ایدئولوژی

<https://naghd.com>

نقش طبقه‌ی کارگر در کمون پاریس

حسن آزاد



مهر ۱۴۰۰

رهبری سیاسی رویدادهای انقلابی کمون پاریس در دست کدام طبقه قرار داشت؟ این پرسشی است مجادله‌برانگیز که تاریخ‌نگاران کمون درباره‌ی آن نظرات مختلفی ابراز می‌کنند: برخی مانند رابرت تومس (۱۹۹۹)، راجر گلد (۱۹۹۵) [۱] پیشه‌وران شهری را فعال‌ترین و تعیین‌کننده‌ترین طبقه در شکل‌گیری کمون پاریس می‌دانند. در میان ایرانیان، آقای سعید رهنما نیز از این‌تر دفاع می‌کند. اما به باور گروهی دیگر نظیر ژاک روژری (۱۹۶۴، ۱۹۸۸) و فلوریان گرامس (۲۰۱۴) [۲] طبقه‌ی کارگر در رویدادهای انقلابی کمون نه تنها از لحاظ مشارکت، بلکه در ابتکار عمل و طرح اندیشه‌های نو نیز نقش رهبری را ایفا کرده است.

برای بررسی دقیق‌تر این مساله باید به عقب برگردیم و به دو موضوع بنیادی‌تر یعنی **گذار به سرمایه‌داری در فرانسه و شکل‌گیری طبقه‌ی کارگر** در این کشور بپردازیم:

۱- گذار به سرمایه‌داری در فرانسه

در ابتدا باید به این نکته اشاره کرد که جامعه‌ی فرانسه هنگام رخداد کمون پاریس آخرین مراحل گذار به سرمایه‌داری را پشت سر می‌گذاشت و به‌هیچ‌وجه نمی‌توان آن را جامعه‌ای پیش‌سرمایه‌داری به‌شمار آورد [۳]. برای جلوگیری از اطاله‌ی کلام و تکرار بحث گذار به سرمایه‌داری بهتر است در ابتدا تفاوت گذار به سرمایه‌داری در انگلیس و فرانسه را با یکدیگر مقایسه کنیم. برای این مقایسه یک‌بار تاثیر توازن قوای طبقاتی بین اشراف و دهقانان را در توزیع زمین و میزان اجاره و عوارض فئودالی در نظر می‌گیریم و بار دیگر ساختار درونی طبقه‌ی فئودال و تاثیر آن بر شکل‌گیری دولت مطلقه در این دو کشور را مدنظر قرار می‌دهیم.

الف - تاثیر توازن طبقاتی بر توزیع زمین و پرداخت اجاره:

انگلیس - در انگلیس مالکیت یک‌سوم از زمین‌ها به لردها (سه برابر فرانسه)، یک‌سوم به دهقانان آزاد و یک‌سوم به دهقانان وابسته تعلق داشت. مقدار اجاره و نحوه‌ی پرداخت آن خودسرانه از طرف لردها تعیین می‌شد. به نظر پوستان این مقدار شامل ۵۰٪ محصول به اضافه‌ی بیگاری بر روی زمین‌های لرد بود. دهقانان آزاد ۱۰٪ از محصول خود را به اشراف می‌پرداختند. این توازن در قرون ۱۵ و ۱۶ بیش‌تر به نفع اشراف تغییر یافت.

فرانسه - در فرانسه لردها ۱۰٪ مالکیت زمین‌ها و دهقانان وابسته ۸۰٪ آن‌ها را در اختیار داشتند. اجاره مقدار ثابتی بود معادل ۱۰ - ۹٪ محصول و تقریباً برابر با مقدار اجاره‌ای که دهقانان آزاد انگلیسی می‌پرداختند. [۴]

ب - ساختار درونی اشراف زمین‌دار و شکل‌گیری دولت مطلقه:

انگلیس - انگلیس با توجه به ساختار فئودالی و در مقایسه با فرانسه و سایر کشورهای اروپای غربی، از نظام سیاسی متمرکزتری برخوردار بود و قدرت و نفوذ سلطنتی که سلسله‌های نورمان و انجوين در آن کشور ایجاد کرده بودند در اروپای غربی نظیر نداشت. تمام لردها از پادشاه تبعیت می‌کردند و پارلمان رابطه و توازن بین آن‌ها را برقرار می‌کرد. تصمیم‌گیری درباره جنگ به عهده پادشاه بود. در زمان سلطنت هانری اول و دوم دادگاه‌های سلطنتی و یک نظام یک‌پارچه قضایی در سراسر انگلستان به وجود آمد که دهقانان آزاد نیز برای حل دعاوی خود می‌توانستند به آن‌ها مراجعه کنند (دهقانان وابسته از لحاظ حقوقی تابع لردها و دادگاه‌های محلی بودند).

به دلیل همین توازن قوا، دولت مطلقه در انگلستان یکی از کوچک‌ترین دولت‌های مطلقه در اروپا بود: با یک بوروکراسی محدود، بدون ارتش دائمی و با درآمدهای مالیاتی اندک (یک سوم تا یک چهارم فرانسه). خریدوفروش مناصب دولتی در سال ۱۸۰۹ قانوناً برچیده شد. اشراف و بورژوازی صرفاً از طریق استثمار و روش‌های اقتصادی می‌توانستند بر ثروت خود بیفزایند و به همین دلیل با افزایش مالیات‌ها مخالفت می‌کردند.

فرانسه - فرانسه بدون تمرکز سلطنتی و بوروکراسی وابسته به آن، نمونه‌ی کلاسیک نظام فئودالی در اروپا بود. قدرت سیاسی و قضایی کاملاً پراکنده بود و از طرف اشراف محلی اعمال می‌شد. اما با تکمیل شکل‌گیری دولت مطلقه در دوران لویی چهاردهم، اشراف و قدرت‌های محلی تابعیت از حکومت مرکزی را پذیرفتند. یک دیوان سالاری وسیع همراه با ارتش دائمی بر پایه‌ی یک نظام مالیاتی منظم و قانون‌مند به وجود آمد. مالیات در واقع شکل تمرکز یافته‌ی دریافت اجاره‌ی فئودالی از دهقانان بود. اشراف و بورژوازی مناصب دولتی را خریداری می‌کردند تا از مزایای مقام و منصب و همچنین مشارکت در تقسیم درآمدهای مالیاتی بهره‌مند شوند. [۵]

از این مقایسه‌ی کوتاه نتیجه می‌گیریم که:

۱- در انگلیس توزیع زمین و توازن قوا به اشراف زمین‌دار اجازه می‌داد با بیرون‌راندن دهقانان از روی زمین، قطعات بزرگ‌تری از آن‌را به سرمایه‌داران مزرعه‌دار اجاره دهند و آن‌ها نیز با به‌کارگماردن کارمزدی مناسبات سرمایه‌دارانه را بر روی زمین برقرار کنند (گذار به سرمایه‌داری نخستین بار در انگلستان به شکل کشاورزی سرمایه‌دارانه رخ داد، برخی به اشتباه گذار به سرمایه‌داری را با انقلاب صنعتی یکی می‌گیرند).

۲- در انگلستان نحوه‌ی شکل‌گیری دولت مطلقه موجب جدایی اقتصادی از سیاست شد. استثمار و مالکیت نیازی به اهرم سیاسی نداشتند و کاملاً شکل اقتصادی گرفته بودند. برعکس در فرانسه، خرید منصب و بهره‌مندی از درآمدهای مالیاتی به مالکیت و استثمار خصلتی سیاسی می‌بخشید. مالیات یک شکل سیاسی و متمرکز از دریافت اجاره‌ی فئودالی از دهقانان بود.

۳- در انگلستان دولت با طبقاتی که از لحاظ اقتصادی مسلط بودند (سرمایه‌داران و اشراف) رابطه‌ی مستقیم و آشکاری نداشت و ظاهراً مستقل به‌نظر می‌رسید. برعکس در فرانسه این رابطه مستقیم و آشکار بود. و هر مخالفت و اعتراضی بلافاصله شکل سیاسی پیدا می‌کرد.

به همین دلایل گذار به سرمایه‌داری در فرانسه روندی آرام و طولانی داشت و دولت در پیش‌برد آن نقشی برجسته ایفا می‌کرد.

رشد سرمایه‌داری در نیمه‌ی اول قرن نوزدهم کند بود. سرمایه‌گذاری در رشته‌های نساجی و فلزکاری افزایش پیدا کرد. فرانسه از نظر رشد مطلق جلوتر از سایر کشورهای اروپای قاره‌ای بود، اما به‌علت جمعیت زیاد (رتبه‌ی دوم بعد از روسیه) از لحاظ رشد سرانه در پایین‌ترین رده قرار داشت.

در دهه‌های پنجاه و شصت قرن نوزدهم رشد اقتصادی در تمام کشورهای اروپای غربی شتاب پیدا کرد. در همین دوره حکومت لویی ناپلئون (ناپلئون سوم) تحت فشارهای ژئوپلیتیک به اقداماتی دست زد که در رشد سرمایه‌داری در فرانسه نقش تعیین‌کننده‌ای داشت:

نخست - گسترش وسایل حمل‌ونقل و ارتباطات - شکل‌گیری بازار ملی

در فرانسه بازار مجموعه‌ای ناهمگون از بازارهای محلی و جداگانه بود که حول و حوش شهرهای بزرگ شکل گرفته بودند و به‌علت عقب‌ماندگی وسایل حمل‌ونقل ارتباط اندکی با یکدیگر داشتند. یکی از مهم‌ترین وسایل حمل‌ونقل در دهه‌های اولیه‌ی قرن نوزدهم کشتیرانی از طریق رودها و کانال‌ها با وسعت و عمق کافی بود. فرانسه از این نظر نسبت به انگلیس و آلمان شرایط نامساعدتری داشت، چون در

تعداد کمی از رودخانه‌هایش برای تمام مدت سال امکان کشتیرانی وجود داشت. در نیمه‌ی اول قرن نوزدهم، با تلاش حکومت برای احداث راه‌های آبی و زمینی، طول کانال‌های آبی سه‌برابر شد، اما حمل‌ونقل در اکثر نقاط کشور هم‌چنان آهسته و گران‌قیمت باقی‌ماند.

تنها راه‌حل ممکن در قرن نوزدهم احداث راه‌آهن بود. تلاش برای ساختن راه‌آهن از سال ۱۸۴۲ آغاز شده بود اما بسیار به‌کندی پیش می‌رفت. حکومت لوئی ناپلئون با دادن امتیازهای ۹۹ ساله به شرکت‌های خصوصی و اجازه‌ی انتشار اوراق قرضه با تضمین حداقل چهار درصد بهره تلاش کرد تا به این کار سرعت ببخشد. نتیجه‌ی این اقدام موفقیت‌آمیز بود، در سال ۱۸۵۰ طول خطوط آهن در فرانسه ۱۹۳۱ کیلومتر بود، این مقدار در سال ۱۸۶۰ به ۴۱۰۰ کیلومتر، در سال ۱۸۷۰ به ۱۷۴۰۰ کیلومتر و بالاخره در سال ۱۸۸۰ به ۲۳۶۰۰ کیلومتر افزایش یافت و بدین‌طریق فرانسه از رقبای اروپائی خود پیشی گرفت. [۶] اقدام بعدی در این راستا ایجاد سیستم تلگراف الکتریکی بود، که با کمک‌های دولتی به شرکت‌های خصوصی به سرانجام رسید.

دوم - کاهش تعرفه‌های گمرکی و تشدید رقابت بین‌المللی

بازار ملی در حال شکل‌گیری می‌بایست در بازار جهانی ادغام می‌شد. حکومت ناپلئون سوم بدین‌منظور در سال ۱۸۶۰ یک قرارداد تجاری با بریتانیا امضاء کرد تا بدین‌وسیله هم ائتلاف سیاسی خود با این کشور را محکم‌تر کند و هم با تشدید رقابت، انگیزه‌ای برای مدرن کردن صنایع در فرانسه ایجاد کند. مبارزه برای آزادسازی تجارت خارجی از دهه‌ی ۱۸۴۰ ادامه داشت و بعضی صنایع مانند تولید شراب، ابریشم و کالاهای لوکس و تجملی که از توانایی رقابتی خود در بازارهای جهانی مطمئن بودند از این کار حمایت می‌کردند، ولی اکثریت وسیعی از صاحبان صنایع خواهان حمایت گمرکی بودند و توانسته بودند از زمان سقوط امپراطوری اول همواره نظر خود را به کرسی بنشانند.

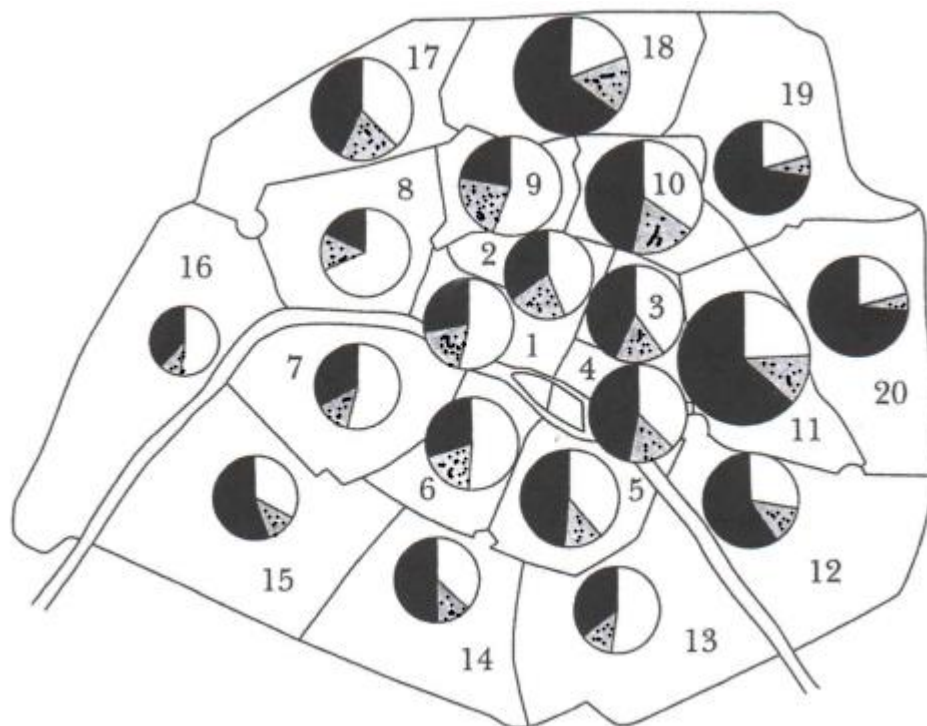
لوئی ناپلئون و مشاورین سنت سیمونی او توانستند در سال ۱۸۵۳ با احتیاط تعرفه‌ی آهن و ذغال‌سنگ را کاهش دهند، اما برای پایین‌آوردن تعرفه بر محصولات صنایع نساجی در سال ۱۸۵۶ با مقاومت مجلس قانون‌گذاری روبرو شدند. قرارداد تجاری انگلیس و فرانسه در سال ۱۸۶۰ به کودتای گمرکی معروف شد. در سال‌های بعد چهارده قرارداد تجاری دیگر با کشورهای اروپایی و ترکیه‌ی عثمانی بسته شد. [۷]

سوم - اصلاحات شهری

لوئی ناپلئون در سال ۱۸۵۳ به ژرژ هاوسمن که قبلاً در شهرهای استانی استعداد و مهارت خود را در شهرسازی نشان داده بود ماموریت داد که پاریس را به شهری مدرن تبدیل کند. به نظر ژان گایار طرح نوسازی پاریس پیش از هر چیز یک برنامه‌ی سیاسی بود تا «یک شهر غیرقابل حکومت را به شهری حکومت‌پذیر تبدیل کند.» [۸] کارآیی اقتصادی، زیبایی و شکوه و بهداشت و خدمات شهری در مراحل بعدی اهمیت قرار داشتند. مرکز شهر شلوغ و بازارمانندی که فوراً به محل ازدحام تبدیل می‌شد، خیابان‌های پُریچ‌وخم و باریکی که ساختن سنگرهای خیابانی را آسان می‌کرد و در نزدیکی ساختمان‌های حکومتی قرار داشت. این‌ها همه به خیابان‌های پهن و مستقیم (Boulevard) و عمود بر هم تبدیل شد، مراکز حکومتی با فضاهای باز و وسیع در اطراف‌شان غالباً به مرکز شهر منتقل شدند تا حفاظت از آن‌ها ساده‌تر باشد.

مرکز شهر با خانه‌های بهتر و گراف‌تر و اجاره‌های بالا بیش‌تر به خانواده‌های ثروتمند اختصاص یافت و خانواده‌های کارگری و تهیدست ناچار به مناطق جدید شهری مانند گرونل، وژیرار، بل‌ویل و مون ماکتر کوچ کردند. از سال ۱۸۶۱ تا ۱۸۷۲ از جمیع مناطق شهری اول تا چهارم، دوازده درصد کاسته شد، درحالی‌که ساکنین مناطق دوازدهم تا بیستم، سی درصد افزایش یافت (البته این افزایش شامل تعداد زیادی از کارگران مهاجر می‌شد که برای کارهای ساختمانی و خاک‌برداری به پاریس مهاجرت کرده بودند). [۹] لوئی لازار روزنامه‌نگار منتقد به این شکل از شهرسازی در ۱۸۶۹ در این‌باره نوشت که پاریس مطابق با میزان ثروت ساکنانش به دو قسمت تقسیم شده است: طبقات ثروتمند در مرکز و غرب پاریس زندگی می‌کنند و طبقات فقیر به مناطق شمالی، شرقی و جنوبی این شهر کوچ کرده‌اند. [۱۰]

جمیعت و ترکیب طبقاتی آن در مناطق شهری پاریس بعد از اصلاحات شهری



دایره بزرگ شامل ۱۵۰ هزارنفر، دایره متوسط ۱۰۰ هزارنفر و دایره کوچک ۵۰ هزارنفر

رنگ سیاه کارگر مزدبگیر، خاکستری کارگر یقه سفید، سفید کسانی که منبع درآمدشان

مزد نیست (کارتخصصی، کارمستقل، منبع درآمد مزد و رانت) روژری ۱۹۷۱ [۱۱]

به باور هاروی در پاریس دو منطقه‌ی شهری متمایز از یکدیگر به وجود آمده بود: یکی نمونه‌ی رسمی و مدرن هاوسمن که در آن قدرت پول در نمایش پُرزرق و برق بولوارهای پهن و بزرگ و فروشگاه‌های بزرگ، کافه‌ها و میدان‌های اسب‌دوانی جلوه‌گری می‌کرد و دیگری مناطق پیرامونی و خارج از محدوده‌ی پیشین شهر که در آن مردان و زنان طبقه‌ی کارگر در برابر کنترل سرمایه‌دارانه‌ی فضای مرکزی شهر واکنشی اعتراضی نشان می‌دادند. [۱۲]

کارخانه‌های بزرگ به پیرامون شهر انتقال یافت و شبکه‌ای از ایستگاه‌های مترو، بندرها و بازارهای اصلی، مراکز تولید و فروش را با یکدیگر مرتبط می‌کرد. وضعیت بهداشتی شهر با اصلاح سیستم آب‌رسانی بهتر شد. سیستم جدید فاضلاب، سیلاب‌هایی را که هر بار با ریزش باران شدید، خیابان‌های پاریس را می‌پوشاند، تخلیه می‌کرد تا عبور و مرور امکان‌پذیر شود و همچنین از انتشار وبا جلوگیری می‌کرد که از سال ۱۸۳۰ دو بار مردم پاریس را قلع و قمع کرده بود.

ناپلئون سوم از یک طرف با انگیزه‌ی عظمت‌طلبی و تبدیل پاریس به یک پایتخت باشکوه و مدرن، و از طرف دیگر با پیروی از مشاورین سنت سیمونی خود که سرمایه‌گذاری حکومت در برنامه‌های عمرانی و زیربنایی را محرک موثری در پیشرفت اقتصادی می‌دانستند به هاوسمن ماموریت داد این وظیفه را به‌عهده بگیرد. هاوسمن با کمک دو برادر سرمایه‌دار و کارشناس امور مالی، یعنی ایزاک و امیل پرر (Pereire) تلاش کردند کل هزینه‌ی لازم برای اجرای این برنامه معادل ۵.۲ بیلیون فرانک (چهل و پنج برابر هزینه‌ی سالانه‌ی شهر پاریس در اواسط قرن نوزدهم) را با افزایش قیمت و اجاره‌ی زمین، اخذ مالیات از مالکیت و مستغلات و همچنین کالاهایی که وارد شهر پاریس می‌شدند، منابع مالی لازم برای اجرای این برنامه را تامین کنند. [۱۳]

در سال ۱۸۶۸ با آشکار شدن سوءاستفاده‌های مالی مجریان برنامه‌ی نوسازی شهری، اعتراض به آن بالا گرفت و لغو مالیات‌هایی که بدین خاطر وضع شده بود به خواست اصلی اپوزیسیون تبدیل شد. سرانجام در ژانویه‌ی ۱۸۷۰، لویی ناپلئون همراه با اعلان اصلاحات پارلمانی، هاوسمن را از کار برکنار کرد، اما برنامه‌ی او برای شهرسازی به مدلی برای سایر کشورهای اروپایی تبدیل شد.

نوسازی پاریس امکانات شغلی بسیاری به‌وجود آورد. در دهه‌ی ۱۸۶۰، بیست درصد از کارگران پاریس در رابطه با این پروژه به‌کار مشغول بودند. مالکین زمین‌های شهری، شرکت‌های ساختمانی و احتکارکنندگان نیز از این طرح سودهای کلانی به جیب زدند. [۱۴]

چهارم - اصلاح نظام بانکی

یکی از اولین اقدامات امپراتوری دوم اصلاح نظام بانکی بود. نهادهای مالی فرانسه تا سال‌های ۱۸۴۰ عقب‌مانده بودند و عمدتاً به سفته‌بازی و معاملات احتکاری می‌پرداختند. اما در سال ۱۸۵۲ برادران پرر با حمایت ناپلئون سوم موفق به تاسیس بانک «کردی موبیلیه» (Credit Mobilier) شدند، یک شرکت سهامی که با جلب سپرده‌ها و فروش اوراق قرضه، منابع مالی برای سرمایه‌گذاری را فراهم می‌کرد. کردی موبیلیه برخلاف بانک‌های سنتی فرانسه (Haute Banque) که صرفاً در طرح‌های کلان و سرمایه‌گذاری‌های بزرگ شرکت می‌کردند، با الهام از مدل بریتانیایی در جذب پس‌اندازهای کوچک و سرمایه‌گذاری‌های مبتکرانه نقشی کلیدی ایفا کرد و سرانجام در سال ۱۸۶۷ به‌خاطر فعالیت‌های حساب‌نشده و ماجراجویانه به‌کار خود خاتمه داد.

در دهه‌ی ۱۸۶۰ برای پیشرفت تجاری و صنعتی در فرانسه دو بانک دیگر نیز تاسیس شد، کردی لیونه (Credit Lyonnais) در سال ۱۸۶۳ و سوسیته ژنرال (Societe Generale) در سال ۱۸۶۴ حکومت

نهادهای سنتی و مدرن مالی را تشویق کرد که در شهرهای استانی شعبه‌هایی احداث کنند. اما علی‌رغم پیشرفت‌های بدست‌آمده در نظام بانکی، فرانسه در این حوزه نسبت به رقبای اروپایی خود پیشرفت چندانی نداشت. بانک‌ها بسیار کم‌تر از آلمان در سرمایه‌گذاری‌های صنعتی مشارکت داشتند و فرانسه از نظر تعداد شعبات بانکی، یکی از عقب‌مانده‌ترین کشورهای پیشرفته بود. این کمبود موجب می‌شد که بانک‌ها نتوانند پس‌انداز توده‌ی وسیع دهقانان در فرانسه را جذب کنند. [۱۵]

این اصلاحات باعث شد تا روابط سرمایه‌داری در دوران امپراتوری دوم به‌شکل چشم‌گیری رشد پیدا کند. از سال ۱۸۴۷ تا ۱۸۷۲ تولید ناخالص محصولات کشاورزی از ۵۱۵۳ میلیون به ۸۲۶۷ میلیون فرانک، تولید ناخالص محصولات صنعتی از ۸۱۹۴ میلیون به ۱۰۰۵۹ میلیون فرانک، خدمات از ۳۶۳۶ میلیون به ۵۸۸۳ میلیون فرانک رسید و در مجموع تولید ناخالص داخلی از ۱۶۹۸۳ میلیون به ۲۴۲۰۹ میلیون افزایش یافت. [۱۶]

در همین مدت تقاضای مصرف‌کنندگان از ۲۵ درصد به ۳۰ درصد افزایش یافت و بازدهی در کشاورزی، صنعت، ساختمان و صادرات تقریباً یک‌و‌نیم تا دو درصد رشد پیدا کرد.

سال	کشاورزی	صنعت	ساختمان	صادرات
۱۸۵۳	۶۴	۵۱	۵۰	۲۵
۱۸۶۰	۸۶	۶۲	۸۵	۳۸
۱۸۶۹	۱۱۴	۷۸	۱۰۵	۶۶

بازدهی ۶۹-۱۸۵۳ (۱۰۰ = ۱۸۹۰) [۱۷]

در این دوره سه شکل از تولید سرمایه‌دارانه وجود داشت: کارخانه‌های بزرگ صنعتی که در آن کار ماشینی بر کاردستی غلبه یافته بود مانند: لوکروزو (Le Creusot) کارخانه‌ی فولاد با ده‌هزار کارگر متعلق به اوژن شنایدر که در سال ۱۸۶۴ ریاست بانک سوسیته ژنرال را نیز به‌عهده داشت، کارخانه‌ی فولاد وندل و ایانژ با پنج‌هزار کارگر، مجتمع صنعتی کای و شرکا شامل کارخانه‌ی فلزکاری با دوهزار کارگر و همچنین کارخانه‌های شکر و پل‌سازی. کارخانه‌ی لکوموتیوسازی گوئن با هزارکارگر. تعداد کارخانه‌های بزرگ زیاد نبود. [۱۸]

مانوفاکتور، کارگاهی تحت فرماندهی سرمایه‌دار با تقسیم کار پیشرفته که کاردستی هنوز در آن مسلط بود. تعداد زیادی از این مانوفاکتورها در بخش لباس‌دوزی، کلاه‌دوزی و تولید کالاهای ظریف و لوکس در فرانسه وجود داشت.

نظام سفارشی [Putting out System]

یک شکل درحال گذار که در آن سرمایه‌دار مستقیماً نظارت و فرماندهی بر تولید را در اختیار نداشت. بدین ترتیب که تاجر بزرگی تولید کالای معین و تحویل آن در موعد مقرر را به تعدادی از کارگاه‌های کوچک (۱ تا ۱۰ نفر) سفارش می‌داد، گاهی مواد اولیه و برخی ابزارهای گران‌قیمت تولید را نیز در اختیار آن‌ها قرار می‌داد. این شکل از تولید به نام فابریک (Fabrique) تا دهه‌ی هشتاد قرن نوزدهم شکل مسلط تولید در فرانسه بود. عاملین این شکل از تولید عبارتند از: (۱) تاجر سفارش‌دهنده یا نگوسیان (Negociantes)، که کنترل تجارت در یک منطقه را در دست داشت. (۲) کسی که سازماندهی اجرای سفارش و توزیع آن میان کارگاه‌های متعدد را به عهده داشت به نام فابریکان (Fabriquantes) و (۳) سرپرست تولید در هر کارگاه که فاکونیه (Faconiers) نامیده می‌شد. گاهی انجام سفارش بجز کارگاه‌های کوچک به خانواده‌های روستایی نیز سپرده می‌شد. [۱۹]

کنترل مستقیم تولید در دست فابریکان و فاکونیه بود. آن‌ها با استخدام کارمزدی و در رقابت با سایر فابریک‌ها تلاش می‌کردند هزینه‌ها را کاهش دهند و مدت تحویل سفارش را کوتاه کنند. بدین ترتیب نیروی کار استثمار می‌شد و سود حاصل از آن میان تاجر، فابریکان و فاکونیه (به میزان کم‌تر) تقسیم می‌شد. ژان گایار این شکل از سازمان‌دهی تولید را «کارخانه‌ی غیرمتمرکز» می‌نامد. [۲۰]

جمع‌بندی. گذار به سرمایه‌داری در فرانسه کند و طولانی بود و با کمک دولت و تحت تاثیر فشارهای ژئوپلیتیک انجام گرفت. با توجه به توده‌ی وسیع دهقانان و وسعت زمین‌هایی که در اختیار داشتند، بیرون راندن آن‌ها از زمین و برقراری مناسبات سرمایه‌داری بر روی زمین کاری بس دشوار و غیرممکن بود و به همین دلیل روند به اصطلاح انباشت آغازین سرمایه با تاخیر و به کندی انجام گرفت. با بحران اواخر قرن نوزدهم و کاهش قیمت محصولات کشاورزی، دیگر قطعه‌زمین کوچک بسیاری از دهقانان (زمین دهقان‌ها در اثر تقسیم میان فرزندان به تدریج کوچک‌تر می‌شد) کفاف معیشت آن‌ها را نمی‌داد و به همین دلیل مجبور به فروش آن و کوچ به شهر می‌شدند (شکل تدریجی و ملایمی از روند انباشت آغازین سرمایه).

۲ - شکل‌گیری طبقه‌ی کارگر در فرانسه

شکل‌گیری هر طبقه در سه بُعد اقتصادی، سیاسی و فرهنگی تحول می‌یابد، اما من در این نوشته صرفاً به بُعد اقتصادی می‌پردازم:

طبقه‌ی کارگر در فرانسه مانند اغلب کشورهای دیگر از تجزیه و فروپاشی دهقانان و پیشه‌وران شهری شکل گرفته است. در فرانسه مهاجرت از روستا به شهر به شکل یک مهاجرت وسیع توده‌ای در مدتی کوتاه نبود و به آرامی و طی یک قرن، یعنی قرن نوزدهم انجام گرفت. اما به‌طور کلی، وزنه‌ی جمعیت دهقانی در مجموعه‌ی نیروی کار بیش‌تر از بریتانیا و آلمان بود. [۲۱] طبقه‌ی کارگر فرانسه به‌طور عمده در یک فضای روستایی شکل گرفت و بسیاری از کارگران کشاورزی در عین حال به شکل پاره‌وقت در صنایع شهری نیز فعالیت داشتند و تعداد آن‌ها به‌طور فصلی و در جهات مخالف نوسان می‌کرد.

پیشه‌وران شهری در ابتدا با گسترش روابط کالایی از چارچوب تولید محدود و تنظیم‌شده‌ی قرون وسطایی خود خارج شده و برای بازارهای وسیع‌تر تولید می‌کنند و بدین‌وسیله به خرده‌بورژوا تبدیل می‌شوند و سپس بخشی از آن‌ها طی یک فرآیند تجزیه و فروپاشی به طبقه‌ی کارگر می‌پیوندند و بخشی دیگر خود را در کنار و هم‌زیستی با روابط سرمایه‌داری در حال گسترش بازتولید می‌کنند. [۲۲]

در فرانسه این واحدهای تولیدی کوچک با ادغام در نظام سفارش و تحت سلطه‌ی سرمایه‌ی تجاری در راستای گذار و تحول به سرمایه‌داری تغییر یافتند. این تحول در فرانسه تا اندازه‌ای در نیمه‌ی آخر قرن هجدهم و بیش‌تر در نیمه‌ی اول قرن نوزدهم تکوین یافت و این شکل در حال گذار در دوران امپراتوری دوم به شکل مسلط تولید تبدیل شد.

برای درک بهتر این تحول و تمایز پیشه‌وران از کارگران، نگاهی اجمالی به ویژگی‌های تولید پیشه‌ورانه بیان‌داریم:

شیوه‌ی تولید پیشه‌ورانه، یک شیوه‌ی تولید پیش‌سرمایه‌داری است برای روابط کالایی و بازار محدود که مقامات سلطنتی یا شهری (در شهرهای آزاد و مستقل) برای محدود کردن رقابت و برقراری تعادل بین تولید و مصرف قوانینی برای آن وضع و اجرا می‌کردند. واحدهای تولید بر پایه‌ی استادکاری و شاگردی استوار بود و هر شاگرد می‌توانست با گذراندن موفقیت‌آمیز دوره‌ی کارآموزی به مقام استادی برسد. واحدها در هر رشته‌ی تولید در نهادی به نام صنف (Guild) سازمان می‌یافتند که مقررات و نظم درونی و رابطه‌ی آن با نهادهای دیگر اجتماعی را تنظیم می‌کرد.

صنف، کیفیت و قیمت کالاها در هر رشته، تعداد شاگردان در هر واحد، دوره‌ی کارآموزی و صلاحیت شاگردها برای رسیدن به مقام استادی را کنترل می‌کرد. رابطه‌ی استاد با شاگرد بیش‌تر رابطه‌ای پدرسالارانه و اخلاقی و کم‌تر اقتصادی بود. شاگردها با گذراندن یک آزمون و ادای سوگند وفاداری به صنف به مقام استادی می‌رسیدند. میان اعضای صنف هم‌بستگی وجود داشت که با برگزاری مراسم و

مناسک مذهبی محکم‌تر می‌شد. اعضای صنف برای کمک به یکدیگر هنگام بیماری و مرگ «انجمن‌های برادری» را به‌وجود آوردند که قدیمی‌ترین شکل بیمه اجتماعی در قرون وسطی بود. [۲۳]

البته هم‌بستگی صنفی کامل و بی‌عیب نبود و اختلاف و دشمنی میان استادها، میان شاگردها و بین استاد و شاگرد نیز وجود داشت. شاگردها اجازه‌ی مشارکت در مجمع سالانه‌ی استادها را نداشتند، که استادها در آن راجع به مشکلات حرفه‌ی خود صحبت می‌کردند و مقامات اداره‌کننده‌ی صنف را انتخاب می‌کردند. شاگردها هم برای اعتراض به شرایط کار و مزد خود سازمانی ملی داشتند به‌نام کمپانیوناژ (Compagnonage). اما نکته‌ی جالب این بود که استادها و شاگردها علی‌رغم اختلافاتی که بین آن‌ها وجود داشت هر دو از پیش‌کسوتان و ریش‌سفیدان صنف خود پیروی می‌کردند. ناتالی دیویس در تحقیق خود درباره‌ی صنف چاپ‌گران در فرانسه قرن شانزدهم اختلافات بین استادکاران و شاگردان هر صنف را به اختلافات میان اعضای یک خانواده تشبیه می‌کند: «استادان و شاگردها با هم هم‌چون یک پیکرند یا باید چنین باشند، مانند یک خانواده یا یک انجمن اخوت.» [۲۴]

با این توضیح مختصر درباره‌ی مناسبات تولید پیشه‌ورانه در فرانسه، اکنون به ویژگی‌ها و تمایز میان شیوه‌ی تولید پیشه‌ورانه و نظام سفارش می‌پردازیم:

الف) رابطه‌ی استاد و شاگرد بیش‌تر بیانگر وحدت است تا جدایی، چون شاگرد بعد از گذراندن دوره‌ی کارآموزی می‌تواند به مقام استادی ارتقاء یابد و استاد و شاگرد هر دو عضو یک صنف اند. درحالی‌که در نظام سفارش، کارگر و کارفرما به صنفی تعلق ندارند (در انقلاب کبیر فرانسه صنف ملغی شد)، مقرراتی در مورد دوره‌ی کارآموزی وجود ندارد و رابطه به‌طور عمده، اقتصادی و براساس کار مزدی تنظیم شده است. یک رابطه‌ی متضاد که هنوز شکل دائمی و نظام‌مند پیدا نکرده است. [۲۵]

ب) با گسترش روابط کالایی و تشدید رقابت بین فابریک‌ها برای کاهش هزینه، فشار کارفرمایان (فابریکان و فاکونیه) برای طولانی‌کردن زمان و شدت کار بر کارگران افزایش یافت. اعتراضات و مطالبات کارگران برای کاهش زمان و شدت کار در این دوره شاهد این مدعاست. پدیده‌ای که در دوران برقراری مناسبات پیشه‌ورانه مشاهده نمی‌شد. افزون بر این تقسیم کار و قطعه‌کاری بیش‌تر شد و بدین ترتیب مهارت و استقلال به‌عنوان ویژگی‌های شاگردان دوره‌ی پیشه‌وری اهمیت خود را ازدست داد و جایگزینی نیروی کار ماهر با کار بدون مهارت به‌مراتب ساده‌تر شد. رونالد امین‌زاده در تحقیق خود درباره‌ی رشد سرمایه‌داری و آگاهی طبقاتی در شهر تولوز این تغییرات را به‌عنوان گذار از هم‌بستگی صنفی به آگاهی عمومی‌تر طبقاتی معرفی کرد. مایکل هاناگان نیز در تحقیق دیگری درباره‌ی شهر

صنعتی سن اتین (Saint-Etienne) در منطقه‌ی لوار فرانسه به این نتیجه می‌رسد که شکل‌گیری جنبش نوین کارگری در این منطقه در سال‌های پس از ۱۸۶۹ به سرانجام رسیده است. [۲۶]

ج) در دوران سلطه‌ی نظام سفارش، در رفتار مبارزاتی کارگران (در مقایسه با پیشه‌وران) تغییر قابل ملاحظه‌ای مشاهده می‌شود. رواج و گسترش اعتصاب برای افزایش مزد و کاهش زمان کار، تشکیل اتحادیه‌های کارگری و همکاری و وحدت میان اتحادیه‌های مربوط به رشته‌های مختلف تولید که در میان پیشه‌وران به هیچ‌وجه سابقه نداشت.

اکنون تلاش می‌کنم با اتکاء به داده‌های آماری، تصویر روشن‌تری از ابعاد این تغییر ارائه کنم: طبق برآورد سورلن در اواخر امپراتوری دوم تعداد کارگران در فرانسه در حدود ۱۰ میلیون نفر بود، معادل یک‌چهارم کل جمعیت فرانسه و در شهرهای بزرگ تعداد کارگران همراه با خانواده‌ی آن‌ها ۴۰ تا ۶۰ درصد جمعیت شهری را تشکیل می‌داد. [۲۷] از این تعداد ۳.۱۳۱.۰۰۰ در کشاورزی، ۴.۲۳۷.۰۰۰ در صنعت و ۳.۲۶۰.۰۰۰ در بخش خدمات فعالیت می‌کردند. [۲۸]

این کارگران به نسبت‌های زیر میان شاخه‌های مختلف تولید تقسیم شده بودند. نساجی ۵۴٪، نجاری ۱۳٪، ساختمان ۱۱٪، فلزکاری ۱۱٪، معدن ۴.۵٪، مواد غذایی ۳٪، شیمی ۳٪، کاغذ ۳٪. [۲۹]

مطابق آمار ۱۸۶۶، نسبت واحدهای بزرگ و کاربر تولیدی در شاخه‌های مختلف تولید به این ترتیب بود: معدن ۱۷٪، کاغذ و چاپ ۱۰.۴٪، شیمی ۹.۷٪، نساجی (بدون لباس‌دوزی) ۷.۴٪، فلز ۴.۲٪. [۳۰]

میشل پرو نسبت کارگران از نظر میزان مهارت را در ثلث آخر قرن نوزدهم چنین تخمین می‌زند: کارگر ماهر ۳۵ - ۳۰٪، کارگر نیمه‌ماهر ۴۵-۴۰٪ و کارگر غیرماهر ۲۰٪ [۳۱]. ساعات کار روزانه غالباً بیش از دوازده ساعت و به ندرت به کم‌تر از یازده ساعت می‌رسید. کارگران پاریس اکثراً سه تا چهارماه از سال را بیکار بودند، چون کار ساختمان و خیاطی فصلی بود و نساجی مهم‌ترین رشته‌ی تولید، دچار نوسانات ادواری می‌شد.

طبق محاسبات سیمیان، مرزها در فاصله‌ی ۱۸۵۰ تا ۱۸۷۰ به‌طور متوسط بیست‌وهشت درصد افزایش یافتند که بیش‌تر از افزایش قیمت نان بود، اما نسبت به افزایش قیمت گوشت، تخم‌مرغ و لوبیا کاهش نشان می‌داد. اجاره مسکن در شهرهای بزرگ در این مدت پنجاه تا شصت درصد افزایش یافت و کارگران و مغازه‌داران کوچک به حاشیه‌ی شهرها رانده شدند. وضعیت طبقه‌ی کارگر در دوران امپراتوری دوم

بدتر شد، درحالی که بارآوری کار در همین دوره یک‌ونیم تا دو درصد افزایش یافته بود و سود ۲۸۶ درصد بیش تر شده بود. [۳۲]

اعتصاب - در سال ۱۸۶۴ حق اعتصاب و تشکیل اتحادیه قانوناً به رسمیت شناخته شد و درست از همین تاریخ تعداد اعتصاب‌ها و شرکت‌کنندگان در آن به شکل قابل ملاحظه‌ای افزایش پیدا کرد. البته پیش از این تاریخ هم اعتصاب به شکل غیرقانونی انجام می‌گرفت، اما تعداد آن‌ها به مراتب کم‌تر بود به‌ویژه در دهه‌ی پنجاه.

سال	تعداد اعتصاب	تعداد اعتصاب‌کنندگان	میانگین تعداد اعتصاب‌کنندگان
1864	110	19.740	179
1865	58	27.645	476
1866	52	14.037	269
1867	76	32.074	422
1868	58	20.304	350
1869	72	40.625	564
1870	116	88.232	760

تعداد اعتصابات کارگری و شمار کارگران شرکت‌کننده از ۱۸۶۴ تا ۱۸۷۰ [۳۳]

اعتصابات، هم از لحاظ تعداد و هم از نظر تعداد شرکت‌کننده به ترتیب در رشته‌های نساجی و دوزندگی، ساختمان و نجاری و همچنین فلزکاری بر سایر رشته‌ها برتری داشت و هدف آن‌ها بیش از هر چیز کاهش زمان کار بود. میزان مشارکت در اعتصاب از سال ۱۸۶۴ تا ۱۸۷۰ به تعداد ۷۶۰ نفر به‌طور متوسط در هر اعتصاب نسبت به دوره‌های پیشین بی‌سابقه بود. جدول زیر درصد تعداد اعتصاب‌ها و تعداد شرکت‌کنندگان در آن را در رشته‌های مختلف تولید نشان می‌دهد. [۳۴]

رشته تولید	تعداد اعتصاب	تعداد شرکت‌کنندگان
معادن	7,7	2,3
صنایع غذایی	2,9	6,7
شیمی، کاغذ	3,8	2,5
نساجی، خیاطی، چرم	38,2	47,7
نجاری	16,3	13,8
فلزکاری	12,8	11,2
ساختمان	16,2	13,7
سایر رشته‌ها	1,7	2,2
جمع کل	99,6	100,1

تعداد اعتصابات و شمار شرکت‌کنندگان در رشته‌های مختلف تولید به درصد

اتحادیه‌های کارگری – تشکیل اتحادیه‌های کارگری در فرانسه به معنای واقعی با انقلاب ۱۸۴۸ آغاز شد، ولی بعد از مدت کوتاهی با شکست انقلاب، عمر کوتاه فعالیت علنی خاتمه یافت و کارگران به فعالیت مخفی در کنار و در پوشش انجمن‌های اخوت روی آوردند، که به‌خاطر عواقب قانونی محدود بود و کارگران زیادی را جلب نمی‌کرد. [۳۵]

با قانونی‌شدن اتحادیه‌ها در ۱۸۶۴، موجی از تشکیل اتحادیه‌های جدید به‌وجود آمد که در سال‌های ۱۸۶۷ و ۱۸۶۸ به اوج خود رسید. در آغاز سال ۱۸۷۰ در پاریس صد اتحادیه‌ی کارگری تشکیل شده بود و در لیون، سی و در مارس، بیست اتحادیه وجود داشت. [۳۶] فعالیت اتحادیه‌ها به شهرهای بزرگ محدود می‌شد و به اتاق اتحادیه (chambres syndicales) معروف بودند و اتحادیه‌ی سراسری وجود نداشت. به ابتکار اوژن وارلن یکی از پیشگامان جنبش کارگری فرانسه، از اعضای انترناسیونال اول، عضو شورای کمون پاریس و متعلق به جناح چپ پرودونیست‌ها در سال ۱۸۶۹ در حدود صد اتحادیه تحت عنوان «Chambre federale des Societes ouvrieres» به یکدیگر پیوستند و یک صندوق هم‌بستگی برای حمایت از اعتصاب پایه‌گذاری کردند. بیست اتحادیه از این مجموعه به انترناسیونال اول وابسته بودند. [۳۷]

بهتر است در این‌جا به این موضوع اشاره کنم که در اواسط سال ۱۸۶۸ ناپلئون سوم به‌دنبال وعده‌ای که برای آزادسازی سیاسی داده‌بود قانونی را از مجلس گذراند که تشکیل اجتماعات انتخاباتی و اجتماعات عمومی را به شرط غیرسیاسی بودن مجاز می‌دانست، اما می‌بایست تاریخ برگزاری تجمع به اطلاع پلیس می‌رسید. در همین سال قانون دیگری درباره‌ی آزادی مطبوعات نیز در مجلس به تصویب رسید. گذراندن این قوانین به موجی از اجتماعات و تظاهرات گسترده دامن زد که در دوره‌ی حکومت ناپلئون سوم (به

تعبیر ویکتور هوگو ناپلئون صغیر) سابقه نداشت. از ژوئن ۱۸۶۸ یعنی دو هفته بعد از اعلام قوانین مذکور تا آوریل ۱۸۷۰، تعداد تجمعات اعتراضی (بدون در نظر گرفتن تجمعات انتخاباتی) به ۷۷۶ رسید. اکثر این تظاهرات در محله‌های کارگری پیرامون شهر برگزار می‌شد. ژاک روژری و آلن فور بر این باورند که «ایده‌ی کمون» به‌عنوان یک دیدگاه انقلابی منسجم، ترکیبی از سوسیالیسم و خودمختاری اداره‌ی شهری از درون همین اجتماعات شکل گرفت. [۳۸]

شعبه‌ی فرانسوی انترناسیونال اول - شعبه‌ی فرانسوی انترناسیونال اول در سال ۱۸۶۴ هم‌زمان با خود انترناسیونال اول پایه‌گذاری شد. در ابتدا اندیشه‌های جمهوری خواهانه در آن مسلط بود، اما به تدریج به‌سوی اندیشه‌های سوسیالیستی پرودونیستی و بلانکیستی گرایش پیدا کرد و در سال ۱۸۶۷ بیش‌تر اعضای آن پرودونیست و به تعداد کم‌تر بلانکیست بودند. مترون تعداد اعضای انترناسیونال را در سرتاسر فرانسه ده‌هزار نفر تخمین می‌زند، که احتمالاً دایره‌ی نفوذ مستقیم آن‌ها در اتحادیه‌ها و تعاونی‌های کارگری وسیع‌تر از این بود. [۳۹]

براساس تحقیقات روژری، اطلاعات به‌دست‌آمده از سومین دادگاه اعضای انترناسیونال در اواسط ژوئیه نشان می‌دهد که تعداد اعضای انترناسیونال در آن زمان در پاریس به ۱۲۵۰ نفر می‌رسید. اما دایره‌ی نفوذ مستقیم آن‌ها به بیست تا سی‌هزار نفر بالغ می‌شد، چون در فدراسیون اتحادیه‌های پاریس پایگاه قابل ملاحظه‌ای داشتند. [۴۰]

از ابتکارات اعضای انترناسیونال می‌توان ایجاد غذاخوری‌های عمومی برای افراد بی‌بضاعت و فقیر را برشمرد و هم‌چنین سه رستوران تعاونی در پاریس، که به مراکز ارتباطی برای تماس و تبادل نظر میان کارگران تبدیل شده بودند. [۴۱]

تا این‌جا من تلاش کردم ویژگی‌های گذار به سرمایه‌داری و شکل‌گیری طبقه‌ی کارگر در فرانسه را به اختصار توضیح دهم. اکنون به وضع طبقه‌ی کارگر در پاریس و نقش آن در کمون پاریس می‌پردازم.

۳- نقش طبقه‌ی کارگر در کمون پاریس

پاریس در دوره‌ی امپراتوری لویی ناپلئون در دو دهه‌ی پنجاه و شصت قرن نوزدهم تغییرات بسیاری یافت که چهره‌ی شهر را دگرگون کرد. یکی از مهم‌ترین این تغییرات تقسیم طبقاتی منطقه‌های شهری بود. طبقات ثروت‌مند بیش‌تر در مرکز و مناطق غربی و طبقات فرودست در مناطق شمالی، شرقی و جنوبی شهر سکنی داشتند. مقامات اداری با توجه به تجربه‌ی انقلابات ۱۸۳۰ و ۱۸۴۸ تلاش می‌کردند

تا کارخانه‌های بزرگ، بیش‌تر در حومه‌ی شهر پاریس احداث شود. به‌طور کلی مجموعه‌ی واحدهای تولیدی در شهر پاریس در این‌دوره افزایش پیدا کرد: در سال ۱۸۵۱، ۵۵۱۰۰ واحد. در سال ۱۸۷۰، ۸۲۸۳۸ واحد و در سال ۱۸۷۲ به صد هزار واحد تولیدی رسید. اما نسبت افزایش واحدهای کوچک (۱ تا ۱۰ نفر) هشتاد تا نود درصد بیش‌تر از واحدهای بیش از ده نفر بود. [۴۲]

کوچکی واحدهای تولیدی و سلطه‌ی کاردستی در آن‌ها نباید موجب این سوءتفاهم شود که این واحدها کارگاه پیشه‌وری یا خرده‌بورژوازی بودند. به این دلیل که: (۱) در آن‌ها رابطه‌ی کارفرما و کارگر بر اساس کارمزدی و بهره‌کشی از کار اضافی بود، (۲) این واحدها جزئی از یک شبکه‌ی تولیدی وسیع‌تر بودند، شبکه‌ای پیچیده از روابط سلسله‌مراتبی که با سفارش از بالا به پایین کار می‌کرد. این شبکه‌ی پیچیده، یا به‌شکل نظام سفارش بود (یک نظام درحال گذار به سرمایه‌داری که پیش‌تر درباره‌ی آن توضیح داده شد)، و یا قطعه‌سازی برای کارخانه‌های بزرگ‌تر (Subcontracting).

این کارگاه‌های کوچک برخلاف محل تجمع کارگاه‌های پیشه‌وری در سن آنتوان و سن مورسو در مناطقی مانند بل ویل، مون ماقتر، گرونل و باتی نیول در شمال و شرق پاریس متمرکز بودند و بیش‌تر در رشته‌های فلزکاری و ساختمان فعالیت می‌کردند.

پیر میلزا براساس سرشماری سال ۱۸۶۹ که جمعیت پاریس را یک میلیون و هشتصد هزار نفر اعلام می‌کرد، تعداد کارگران پاریسی را بدین‌ترتیب برآورد می‌کند: ۵۰۰ هزار نفر در بخش تولید، ۳۰۰ هزار نفر در بخش خدمات و ۱۰۰ هزار نفر کارگر مهاجر که اکثراً از ایتالیا و لهستان آمده بودند. او به تعداد سرایداران و خدمتکاران نیز اشاره می‌کند که من از آن صرف‌نظر می‌کنم. [۴۳] ژاک روژری با مراجعه به سرشماری سال ۱۸۶۶، نسبت کارگران صنعتی به جمعیت را ۵۷٪ و نسبت کارگران بخش بازرگانی را ۱۲٪ تخمین می‌زند. [۴۴]

برای ارزیابی میزان مشارکت کارگران در رویدادهای کمون می‌توان نقش آن‌ها را در نهادهایی مانند گارد ملی و شورای کمون مورد مطالعه قرارداد و به گزارش دادگاه‌های نظامی مراجعه کرد که ترکیب طبقاتی کسانی را نشان می‌دهد که در جریان دفاع از کمون در برابر یورش ارتش ورسای دستگیر شده بودند.

گارد ملی

لوبی ناپلئون در سال ۱۸۷۰ برای دفاع از پاریس و حفظ نظم شهر، گردان‌های گارد ملی را به‌ویژه در محله‌های بورژوازشین بخش غربی شهر توسعه داد. بعد از شکست ناپلئون و محاصره‌ی پاریس ضرورت دفاع ملی از طریق بسیج توده‌ای، افراد بسیاری را از محله‌های کارگرنشین به‌خدمت در گارد ملی جلب کرد. جنگ و محاصره حیات اقتصادی شهر را مختل کرده بود و تعداد زیادی از کارگران و لایه‌های پائین طبقه‌ی متوسط بیکار شده بودند. این وضعیت لزوم پیوستن آن‌ها به گارد ملی را بیش‌تر می‌کرد. در دوازدهم سپتامبر ۱۸۷۰ حکومت تصمیم گرفت برای کمک به این افراد مقرری مختصری معادل ۱.۵ فرانک در روز در نظر بگیرد، بعداً ۷۵ سانتیم برای همسر افراد متأهل و ۲۵ سانتیم برای هر فرزند بر این مبلغ اضافه شد. [۴۵]

به دلیل این شرایط، ترکیب طبقاتی سربازان گارد ملی اکثراً از کارگران و لایه‌های پائین خرده‌بورژوازی تشکیل می‌شد. چهل درصد افسران ارشد و جزء که سربازان آن‌ها را انتخاب می‌کردند نیز به طبقه‌ی کارگر و به‌ویژه کارگران فلزکار (۱۲٪) تعلق داشتند. [۴۶] کمیته‌ی مرکزی ۳۸ نفره‌ی گارد ملی از ۱۹ کارگر (۳ کارگر فلزکار، ۱۵ کارگر صنایع لوکس و ۱ کارگر روزمزد)، ۱۶ کارمند و صاحب مشاغل آزاد و بالاخره ۳ کارفرما تشکیل شده بود. [۴۷]

شورای کمون

ترکیب طبقاتی ۷۸ عضو انتخاب‌شده‌ی شورای کمون در بیست‌وششم مارس ۱۸۷۱ بدین ترتیب بود:

۳۳ نفر کارگر (۹ نفر کارگر فلزکار)

۱۶ نفر کارگر یقه‌سفید (کارمند)

۱۲ روزنامه‌نگار

۱۲ روشنفکر و صاحب شغل آزاد (وکیل، معلم، هنرمند، پزشک)

۵ پیشه‌ور و مغازه‌دار مستقل [۴۸]

نکته‌ی قابل توجه این که تعداد اعضای انتخاب‌شده از سازمان کارگران پاریس وابسته به انترناسیونال اول در انتخابات میان‌دوره‌ای ۱۶ آوریل ۱۸۷۱ (به‌علت کافی نبودن تعداد اعضای شورای کمون) از ۳۲ نفر به ۴۲ نفر رسید. [۴۹]

رابرت تومس مورخ محافظه کار و ضدمارکسیست علی‌رغم تردیدها و انتقاداتی که به نقش کارگران در کمون پاریس وارد می‌کند، درباره‌ی نقش آن‌ها در نهادهای رهبری چنین می‌نویسد:

«نسبت رهبران برخاسته از طبقه‌ی کارگر — در حدود نیمی از رهبران — احتمالاً در هیچ‌یک از حکومت‌های انقلابی اروپا همانند نداشته است.» [۵۰]

نقش کارگران در دفاع از کمون

روژری با مراجعه به گزارش ژنرال فلیکس آنتوان آپر (Felix Antoine Appert) فرماندهی دادگاه‌های نظامی درباره‌ی توقیف‌شدگان در جریان سرکوب کمون پاریس در سال ۱۸۷۵، تلاش می‌کند ترکیب طبقاتی آن‌ها را روشن کند. او می‌نویسد در جریان سرکوب مجموعاً ۳۸.۵۷۸ نفر دستگیر شدند، اما فقط پرونده‌ی ۳۶.۳۰۹ نفر از آن‌ها موجود است، شامل ۳۴.۹۵۲ مرد، ۸۱۹ زن و ۵۳۸ کودک زیر ۱۶ سال. او ترکیب طبقاتی افراد شاغل را به شکل جدول زیر تنظیم می‌کند. [۵۱] همان‌گونه که مشاهده می‌شود اکثر شرکت‌کنندگان در قیام کمون یعنی، ۶۵٪ به طبقه‌ی کارگر تعلق دارند. در میان کارگران سهم کارگران فلز و ساختمان از کارگران سایر رشته‌ها بیش‌تر است. نکته‌ی قابل ملاحظه‌ی دیگر، مشارکت کارمندان در قیام کمون است: ۸.۱ درصد از توقیف‌شدگان و ۱۶ نفر در شورای کمون که نسبت به انقلاب ۱۸۴۸ افزایش چشم‌گیری را نشان می‌دهد.

سایر مشاغل		کارگران رشته‌های مختلف	
8,1 %	کارمند	13,2 %	فلزکاری
6,1 %	سرایدار، خدمتکار	12,9 %	ساختمان
3,6 %	خرده فروش	8,9 %	چوب
9,4 %	مشاغل وابسته به تجارت	6,1 %	چرم
4,7 %	مشاغل آزاد	3,9 %	چاپ
0,7 %	عمده فروش	4,1 %	پوشاک
2,0 %	سرباز فراری	4,7 %	صنایع تجملی
		11,2 %	کارگر روزمزد

شغل افراد توقیف شده بعد از شکست کمون پاریس طبق گزارش ژنرال آپر

یادداشت‌ها:

[۱] Tombs,R.1999.The Paris Commune 1871. Gould, Roger V. 1995. Insurgent Identities

[۲] Rougerie,J.1964. Proces des Communards, Rougerie,J. 1988.La Commune de 1871. Grams,F. 2014. Die Pariser Kommune

[۳] سعید رهنما؛ [بازخوانی کمون پاریس](#) ۱، ص ۷

[۴] ح.آزاد؛ [گذار از فتوئالیسم به سرمایه‌داری](#)، دوره دوم، ۱۳۹۷

[۵] الن مایک سینزود؛ [بریتانیا در برابر فرانسه](#)، ترجمه ح.آزاد ۱۳۹۶

[۶] Lafrance,Xavier.2018.The Making of Capitalism in France.p. 224

[۷] منبع شماره ۶، ص ۲۲۸-۲۲۶.

[۸] Tombs,R.1999.The Paris Commune 1871.p 21

[۹] Gould,Roger V. 1995. Insurgent Identitie.p 78

[۱۰] منبع شماره ۹، ص ۷۸

[۱۱] Rougerie,J.1971.Paris libre. P 18

[۱۲] Harvey,David.1985.Consciousness and the Urban Experience.

Baltimore,pp 94-95

[۱۳] منبع شماره ۸، ص ۲۴.

[۱۴] منبع شماره ۸، ص ۲۳

[۱۵] منبع شماره ۶، ص ۲۲۳.

[۱۶] Price,R,2001.The French Second Empire.p 212

[۱۷] منبع شماره ۱۵، ص ۲۴۰

[۱۸] Charle,Ch.1994.Social History of France in the 19th Century.p 82

[۱۹] منبع شماره ۶، ص ۱۴۶

[۲۰] برای توضیح بیشتر درباره‌ی نظام سفارش به‌عنوان یک شکل درحال گذار به سرمایه‌داری نگاه کنید به منبع

شماره ۶ اثر زیویه لافرانس و هم‌چنین:

Alain Faure, 'Petit atelier et modernisme économique. La production en miettes au XIXe siècle', Histoire, économie et société, no. 4, 1986, p. 531-557

Andre Guillerme, La Naissance de l'industrie à Paris. Entre vapeurs et sueurs 1780-1830, Paris, Champ Vallon, 2007

Jeanne Gaillard ,Paris,La Ville 1852-1870,Paris,2000

[۲۱] Marchand,O.& Claude Thelot.1991.Deux siecles de travail en France.Paris

[۲۲] ح.آزاد؛ تولید کالایی ساده و سرمایه‌داری — چند نکته، سایت نقد.

[۲۳] Sewell,William H Jr.1986.Artisans,Factory Worker,and the Formation of the French Working Class 1789-1848 in Working Class Formation,Nineteenth - Century Patterns in Western Europe and the United states,edited by Ira Katznelson and Aristide R. Zolberg,princeton2

[۲۴] منبع شماره ۲۲، ص ۵۶

[۲۵] منبع شماره ۶، ص ۱۴۶.

[۲۶] Aminzade,R.1981.Class,Politics and Early Industrial Capitalism.Albany.p 81-82

Hanagan,Michael.1989.Nascent Proletarians.Oxford. pp.196-202

[۲۷] Sorlin,P.1969. La societe francaise .tome 1, p 163

[۲۸] Toutain,J.C.1963.La population de la France de 1700 a 1859,Cahiers de l ISEA Serie AF,Nr 3,Suppl Nr 133,Tab 61-63.

[۲۹] منبع شماره ۲۶، جدول شماره ۷۷.

[۳۰] همان منبع، جدول ۹۹، ص ۱۰۸، ۱۱۱.

[۳۱] Perrot,M.1974. Les ouvriers en greve.Fravce 1871-1890.340 ff.

[۳۲] Haupt,Heinz-Gerhard & Karin Hausen.1979.Die Pariser Kommune. Campus, 51

[۳۳] منبع شماره ۳۰، ص ۵۲

[۳۴] منبع شماره ۳۰، ص ۵۵

[۳۵] برخی مانند هانت و شریدان نقش «انجمن‌های اخوت» را در تشکیل اتحادیه‌های مخفی و اعتصاب، کم‌اهمیت

می‌دانند و برخی دیگر مانند روزری برای آن اهمیت بیش‌تری قائلند. نقل از منبع شماره ۶، ص ۱۷۶.

[۳۶] منبع شماره ۶، ص ۲۵۹.

[۳۷] منبع شماره ۵۱، ص ۶۱ و منبع شماره ۶، ص ۲۵۹.

[۳۸] Dolatel,Alain,Alain Faure et Jean-Claude Freiermuth.1980.Aux origines de la Commune: Le mouvement des reunions publiques a`Paris,1868-1870, Paris.pp208-9

Rougerie,J.1971.Paris libre,1871.Paris,chap. 2

[۳۹] Maitron,J.1968.Les effectifs de la Premiere Internationale en France.in La Premiere Internationale. P 132.

[۴۰] Rougerie,J.1968.Les sections francaises de l Association Internationales des Travailleurs.in La Premiere Internationale.193-227

[۴۱] منبع شماره ۳۹، همان صفحات.

[۴۲] Jeanne Gaillard, ۲۰۰۰ .Paris,La Ville 1852-1870,Paris,p 432.

[۴۳] Milza, Pierre. 2009. L’annee terrible, 2. La commune, p. 65-75

[۴۴]Rougerie,J.1971.Paris libre,1871.Paris. p. 9

[۴۵] منبع شماره ۸، ص ۴۵

[۴۶] Kouvelakis,Stathis.2021.On the Paris Commune:part 2

[۴۷] منبع شماره ۳۲، ص ۱۲۶.

[۴۸] Rougerie,J.1995.Paris insurge,Paris.p 34

[۴۹] منبع شماره ۴۶.

[۵۰] منبع شماره ۸، ص ۱۱۶.

[۵۱] منبع شماره ۳۲، ص ۱۲۲.